



## ادعایی بزرگ، حقیقتی آشکار

دکتر سیدفضل الله میرقادری<sup>۱</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز،  
شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۲ مهر ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۲۰ آبان ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۹ آذر ۱۳۹۸)  
اشعاری که توسط شاعران هر دوره عرضه می‌شود به‌طور عام در قالب موضوعی از موضوعات شعری قرار می‌گیرد. یکی از اغراض شعری «فخر» است که از قدیم تا امروز در شعر فارسی و عربی رایج بوده است. در دوره‌ی معاصر «شعر فخر» گاهی شکل جدیدی به خود می‌گیرد که با مبالغه‌ای ویژه و رنگ و طراز جدیدی عرضه می‌شود که شاعر را خودشیفته و شعر را در قالب مکتب نارسیم قرار می‌دهد. بیت سوم غزلی از حافظ در قالب هیچ موضوعی از موضوعات شعری قرار نمی‌گیرد، هرچند در نگاه نخست در قالب «شعر فخر» است. در این پژوهش پس از نگاهی به «شعر فخر» در شعر بعضی از شاعران نام‌آور و تمرکز بر فخریات حافظ و اشعاری که در مقابل «فخر» است، در پی اثبات این حقیقت هستیم که بیت مذکور حافظ نوع دیگریست و ادعایی بزرگ و ویژه است که به‌صورت حقیقتی آشکار و باشکوه جلوه‌گر شده است که توجه‌به درونمایه‌ی آن دارای آثار ارزنده‌ایست.

واژه‌های کلیدی: حافظ، شعر فخر، همت، رند.

<sup>1</sup>E-mail: sfmirghaderi@gmail.com

بر سر تربت من چون گذری همّت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۰۱)

#### مقدمه

شخصیت شمس‌الدین محمدحافظ شیرازی و دیوان اشعارش عرصه‌ای شگفت از حیات معنوی و اجتماعی و فردی ما را دربر گرفته است. با گذشت زمان هرچه سخن دربارهی حافظ و اشعارش گفته می‌شود و هرچه سخن سرایان و محققان همه‌ساله پژوهش‌های جدید و جذاب خویش را عرضه می‌کنند، وقتی بار دگر به‌سوی او رو می‌کنیم و به شعرش نظری می‌اندازیم گویی که در ابتدای راهیم و تازه ابتدای سخن گفتنمان دربارهی حافظ و شعر اوست. «حافظ علاوه‌بر مضامین قراردادی، معنی‌سُراست و اندیشه‌ورزانه شعر می‌سُراید و از همه مهم‌تر اینکه حافظ از زندگی سخن می‌گوید. زندگی‌سُرا و زنده‌سُراست.» (خرم‌شاهی ۱۳۷۶، ۳۳۴)

روشنفکران دهه‌های اخیر ایران حافظ را مجدداً کشف کرده‌اند، «همدل‌ترین و همدم‌ترین و محترم‌ترین هنرمندی که از این سرزمین برخاسته و درکنار دل یکایک ما نشسته حافظ است.» (خرم‌شاهی ۱۳۷۶، ۳۳۴)

#### سؤالات پژوهش

وقتی که ازمنظر موضوعات شعری و اغراض آن به دیوان حافظ می‌نگریم، اشعار دیوان خواجه در قالب موضوعات مختلف قرار می‌گیرد. یکی از موضوعات شعری دیوان، «فخر» است که در بسیاری از غزل‌ها دیده می‌شود؛ حال سؤالات این پژوهش چنین است:

۱. بیت سوم غزل ۲۱۰ در حیطه‌ی چه موضوع شعری است و در قالب کدام غرض از موضوعات شعری رایج است؟
۲. آیا در شعر فارسی و عربی به‌طور عموم و در دیوان حافظ به‌طور ویژه بی‌تی همانند آن وجود دارد؟

#### فرضیات

فرضیاتی که این پژوهش به‌دنبال اثبات آن است، عبارت‌انداز:

۱. اغراض و موضوعات شعری در ادب فارسی و عربی متعدد است و یکی از موضوعات معروف «فخر» است. با تمام فراز و فرودهای شعر فخر از قدیم تا به امروز بیت ۳ غزل ۲۱۰ حافظ براساس نسخه‌ای که به‌کوشش سجادی و بهرامیان تصحیح شده و توسط برگینسی توضیح واژه‌ها و معنای ابیات ذکر شده است، در قالب شعر «فخر» و هیچ موضوع رسمی و رایج دیگر نیست؛ بلکه کلامی ویژه است که از ضمیر ناخودآگاه شاعر به‌طور ویژه صادر شده است (اختیار نسخه‌ی مذکور تنها از نظر ترتیب غزل‌ها و ترتیب ابیات است).

۲. در شعر فارسی و عربی به‌طور عموم و در شعر حافظ به‌طور ویژه، هیچ بیت دیگری همسان و در ردیف آن بیت نیست.

### ضرورت و اهمیت پژوهش

پژوهش و کنکاش در شعر حافظ به‌طور عموم و در این بیت موردنظر به‌طور ویژه، دارای اهمیت فراوان است؛ زیرا انسان با درک و فهم مفاهیم نهفته در لابه‌لای اشعار با نکته‌هایی برخورد می‌کند که هریک درس زندگی‌ست و بسیاری از آن نکات کاربردی‌ست به‌طوری‌که انسان می‌تواند آن‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی خویش به‌کار گیرد و زندگی خویش را متحول ساخته و به‌سوی کمال مطلق سیر نماید. در این پژوهش با درک و دریافت معنای عرفانی «همت» و ویژه‌بودن این بیت حافظ می‌توان درس بزرگی دریافت کرد که با به‌کار بستن آنچه که در محتوای بیت است، ره صد ساله را یک‌شبه پیمود. در این راستا چنین پژوهشی نه‌تنها دارای اهمیت است؛ بلکه بسیار ضروری‌ست.

### هدف پژوهش

هدف از این پژوهش این است که پس‌از دریافت معنای عمیق بیت سوم از غزل ۲۱۰، ویژه‌بودن آن اثبات شود و اینکه در قالب هیچ غرض و موضوعی از موضوعات رایج در شعر از قدیم و جدید قرار نمی‌گیرد و با این مفاهیم انسان می‌تواند به عظمت بعضی از انسان‌های متعالی مانند حافظ و شعر او بیش‌تر پی ببرد.

### پیشینه‌ی پژوهش

در عرصه‌ی شعر حافظ و موضوعات و اغراض آن پژوهش‌های بی‌شماری انجام‌شده است. وقتی که از استاد بهاء‌الدین خرمشاهی سؤال شد که جای چه تحقیقی در زمینه‌ی حافظ‌پژوهی خالی است، پاسخ داد:

«جای انواع تحقیق‌ها در زمینه‌ی حافظ‌پژوهی خالی است. کارنامه‌ی حافظ‌شناسی معاصر پر برگ است؛ اما پر بار نیست. آیا یک تحقیق جامع و ارزشمند درباره‌ی عرفان حافظ داریم؟ در زمینه‌ی فکر و اندیشه‌ی حافظ هم تحقیقات جدی صورت نگرفته است. در زمینه‌ی فکر فلسفی یا مشرب کلامی یا نگرش عرفانی یا فلسفه‌ی اخلاق یا اصلاح‌گری و انتقاد اجتماعی حافظ کارهای نکرده بسیار است.» (خرمشاهی ۱۳۷۶، ۳۴۲)

جامع‌ترین مجموعه‌ای که نمایانگر پژوهش‌های انجام‌شده در مورد حافظ است، «کتابشناسی حافظ» اثر مهرزاد نیکنام است. این کتاب ۶۶۸ صفحه است و فهرست تحقیقات گونه‌گون است. یکی از انواع تحقیقات این فهرست، مقالات است که در بین مقالات بسیاری در مورد یک بیت حافظ است. با همه‌ی جامعیت این کتاب، پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه بیش‌از این میزان است (نیکنام ۱۳۸۱، ۳۴) با ذکر آن مجموعه و محتوای آن، دیگر نیازی نیست به ذکر بعضی از تحقیقات انجام‌شده پرداخته شود.

با بررسی‌های انجام‌شده این نتیجه حاصل آمد که تاکنون درمورد بیت مذکور چنین پژوهشی انجام نشده است و تاکنون کسی چنین نگاهی به آن بیت نداشته و آن را به این صورت ویژه ندانسته است.

#### روش پژوهش

روش پژوهش در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی است براساس منابع مختلف که بر منابع مورداستناد دیوان حافظ تکیه شده است؛ اما در نسخه‌ای کهن که با کوشش سیدصادق سجادی و علی بهرامیان تصحیح شده و توضیح واژه‌ها و معنای ابیات توسط کاظم برگنسی انجام گرفته، اساس، ترتیب غزل‌ها و ترتیب ابیات است.

درمورد مراحل کار لازم به ذکر است که پس از مقدمه نگاهی به موضوع «فخر» در شعر بعضی از شاعران بلندپایه با ذکر نمونه پرداخته می‌شود. سپس گونه‌های «فخر» حافظ و درمقابل آن اظهار فروتنی و فرودستی حافظ و بعد به‌طور مشروح به شرح بیت موردنظر پرداخته می‌شود. با نگاهی ژرف به آن بیت براساس نسخه‌ها و شرح‌های گونه‌گون دو واژه مهم کلیدی یعنی «همت» و «رند» توضیح داده می‌شود. سپس به اصل بیت بازگشته و مفهوم جامع و شامل و ملموس و ساده‌ی آن بازگو می‌شود و در پایان از همه‌ی مطالب نتیجه‌گیری خواهد شد.

#### نیم‌نگاهی به فخر شاعران

شاعران عرصه‌ی ادبیات فارسی و عربی از قدیم تاکنون نسبت به بعضی از امور فخر داشته‌اند که بارزترین و گسترده‌ترین آن، فخر به فضائل و برتری‌ها و صفات والای خویش است که در اینجا تنها به فخر بعضی از شاعران پارسی‌سُرا اشاره می‌شود. فردوسی در قرن ششم خودش را زنده‌ی جاودانی دانسته و تنها کسی می‌داند که تخم سخن را پراکنده است:

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام      که تخم سخن من پراکنده‌ام  
(فردوسی ۱۳۸۰، ۱۵۶۰)

در بیت فوق با اینکه در سه فعل «نمیرم، زنده‌ام و پراکنده‌ام» من شاعر وجود دارد، بازهم واژه‌ی من را دوبار ذکر می‌کند.

سعدی در قرن هفتم در موارد بسیاری نسبت به امور مختلف دارای شعر فخر است از جمله:  
من آن مرغ سخن دانم که در خاکم رود صورت      هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم  
(سعدی ۱۳۸۰، ۶۵۴)

شاعر درمقام «فخر» می‌گوید: «من آن پرنده‌ی خوش‌سخن هستم که حتی وقتی بمیرم و جسم من در خاک دفن شود، صدای معنوی من همچنان از گلستان به گوش خواهد رسید.»

مهربانی ز من آموز و گرم عمر نماند      بر سر تربت سعدی بطلب مهر گیا را  
(سعدی ۱۳۸۰، ۳۰)

منظور شاعر از مهربانی همان عاشقی است. «مهر گیا»، گیاه دایمی نواحی معتدل که دارای ریشه‌ی ضخیم و گوشت‌دار و غالباً دو شاخه است و شکلی ظاهری ریشه‌ی آن شباهت به هیكل انسان دارد؛ به‌همین دلیل از دیرباز افسانه‌های مختلفی درباره‌ی این گیاه در میان ملت‌ها رواج یافته است. در قرون وسطا از ریشه‌ی «مهر گیا» برای مسموم کردن انسان‌ها استفاده می‌کردند و یا به‌منظور سحر و جادو آن‌ها را دستکاری می‌کردند و به شکل آدمک در می‌آوردند. عوام برای «مهر گیا» خاصیت دارویی قائل‌اند. گفته‌اند هرکس این گیاه را با خود داشته باشد، محبوب دیگران می‌شود. در اینجا سعدی می‌گوید: «عاشقی را از من بیاموز؛ زیرا عشق چنان در وجود من ریشه دوانیده است که حتی وقتی بمیرم و به خاکم سپارند، مهر گیا از خاکم خواهد رویید». این بیت نزدیک‌ترین بیت به آن بیت حافظ است که موضوع این نوشتار است.

عمر سعدی گر سرآید در حدیث عشق شاید      کو نخواهد ماند بی‌شک وین نماند یادگاری  
(سعدی ۱۳۸۰، ۸۴۲)

اگر عمر سعدی در سخن بی‌پایان عشق به‌پایان رسد بجاست؛ زیرا سعدی بی‌شک روزی از جهان خواهد رفت اما شعر عاشقانه‌ی او در جهان به یادگار خواهد ماند.

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی      سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
(سعدی ۱۳۶۹، ۵۲۵)

شاعر عامل سخن‌دانی و خوش‌خوانی و زبان‌آوری خویش را، فیض الهی می‌داند. سعدی چهل بار نام «شیراز»، بیست بار نام «پارس» و دو بار «فارسی» را در اشعار خویش به‌کار برده است که اغلب این موارد در حیطه‌ی «فخر» است. در اینجا به بعضی اشاره می‌شود. ز خاک سعدی بیچاره بوی عشق آید      هزار سال پس از مرگش ار پینبویی  
(سعدی ۱۳۸۰، ۹۸۶)

شاعر باکمال افتخار می‌گوید: «حتی اگر هزار سال پس از مرگ سعدی بی‌نوا، بر سر مزارش بیایی و خاک او را بو کنی، بوی عشق به مشام تو خواهد رسید».

هرکه نشنیده‌ست وقتی بوی عشق      گو به شیراز آی و خاک من ببوی  
(سعدی ۱۳۸۰، ۹۸۴)

منظور شاعر این است که، به کسی که در تمام عمر خود حتی یک‌بار عاشق نشده و بوی عشق به مشامش نرسیده است بگو به شیراز آی و خاک مزار مرا بو کن (عشق چنان در وجود من خانه کرده است که حتی پس از مرگم عطر آن در خاک گورم در هوا می‌پیچد).

نه پنج روزه‌ی عمر است عشق روی تو ما را      وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوَدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُقَاتِي  
(سعدی ۱۳۸۰، ۷۸۹)

مضمون این بیت مکرر است؛ ولی با بیانی جذاب و ویژه ذکر شده است.

نظامی گنجوی در مقام «فخر» می‌گوید:

پس از قرنی اگر پرسى کجا او      زهر بیتی ندا خیزد که ها او

(نظامی ۱۳۷۸، ۴۴۵)

خاقانی شروانی که خود را دریاضمیر و شاعرِ ساحرِ اندر جهان می‌داند، در قصیده‌ای طولانی که

سرشار از «فخر» است، چنین می‌گوید:

شاعر ساحر منم اندر جهان      در سخن از معجزه صاحب قران

از شجر من شعرا میوه‌چین      وز صحف من فضلا عشر خوان

اهل زمان را به زبان خرد      از ملکوت و ملکم ترجمان

زین متنحل سخنانم مبین      زین متشاعر لقبانم مدان

(خاقانی ۱۳۷۵، ۳۴۰)

سخن خاقانی در اوج «فخر» است، سخن خود را عادی نمی‌داند؛ بلکه سحرکننده‌ی مخاطبان و خویش را همتای زمان می‌داند. شاعران دیگر ریزه‌خوار خوانِ دانش اویند. او با زبان خرد تعبیرکننده‌ی سخنان والا و متعالی برای مردمان زمانه‌ی خویش است. به مخاطب می‌گوید: «گمان نکنند که من مانند شاعران دیگر سخنم را از دیگران اقتباس می‌کنم و یا اینکه سخن شاعر دیگری را به خود نسبت می‌دهم، نه من از کسانی نیستم که لقب شاعران فرودین را بر وی نهند.»

#### گونه‌های فخر حافظ

پهنه‌ی فخر در دیوان حافظ بسیار گسترده است به‌گونه‌ای که مکان، زمان، اشخاص و خویشان را در برمی‌گیرد؛ ولی مهم‌ترین بخش آن فخر به خویشان و فضائل و ویژگی‌های خویشان است. حافظ در بسیاری از ابیات از خود سخن می‌گوید و موقعیت و شرایط و ویژگی‌های خویش را بیان می‌کند که در بعضی موارد از حیطه‌ی فخر خارج است. به‌عنوان مثال:

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت      طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود

(حافظ ۱۳۷۸، ۲۱۷)

منظور از نظم پریشان، شعر آشفته است. «طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود» یعنی پرنده‌ی اندیشه‌اش در دام اشتیاق یار گرفتار و اسیر شده بود، به‌همین دلیل نمی‌توانست اوج بگیرد و شعر عالی بسراید. رشته‌ی اندیشه‌اش از هم گسیخته بود و نمی‌توانست افکارش را تنظیم کند.

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس      زهر هجری کشیده‌ام که مپرس

(حافظ ۱۳۷۹، ۲۷۹)

هجر به‌معنای دوری و جدایی است. تعبیر «که مپرس»، بیانگر شدت و حدت بیش از اندازه یا ویژگی وصف‌ناپذیر مثبت یا منفی چیزی یا کسی است.

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۱)

التفات به معنای توجه و اعتناست. در هر مصرع نکته‌ی مهمی است. در مصرع نخست تأکید بر این است که شاعر توجهی به کار جهان نداشته است و در مصرع دوم خاطرخواهی محبوب اصل است که شاعر به خاطر گل روی او، که عالم را آراسته است، به آن نظر می‌کند و باز هم تجلیات آن رخ را مشاهده می‌کند.

این چند نمونه بیان حال خویشتن بود؛ ولی در موارد بسیاری «فخر» آشکار است:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

(حافظ ۱۳۷۹، ۴۹)

«چهار تکبیر زدن»، کنایه از ترک کلی و تبری از مطلق از جز خداست و نیز کنایه از نماز بر میت است که بعد از آن با میت وداع می‌کنند. این بهره‌مندی از سرچشمه‌ی عشق و ترک ماسوی الله، غایت افتخار شاعر است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

(حافظ ۱۳۷۹، ۱۱)

مصرع نخست یک حقیقت کلی و عام است و مصرع دوم حاکی از جاودانگی شاعر و بزرگ‌ترین افتخار برای او و یارانش است. چرا کسی که دلش به عشق زنده گشته است، هرگز نمی‌میرد؟ چرا دوام شاعر و یارانش بر جریده‌ی عالم ثبت است؟ بهتر است پاسخ را از لمعه‌ی نوزدهم از لمعات عراقی بشنویم: «عاشق را دلی است منزّه، یعنی جوهری است که آن را لطیفه‌ی ربانیه گویند، و دلِ دل و جانِ دل گویند.» (العراقی ۱۳۷۹، ۲۸۶)

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم وین عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش که من این مسئله بی‌چون و چرا می‌بینم

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۶۳)

بیت نخست از جمله‌ی ابیاتی است که وسعت مشرب حافظ را به گونه‌ای تمام‌عیار نشان می‌دهد. تجلی حضرت حق در خرابات مغان، فضایی شگفت‌انگیز آفریده است و این پدیده اوج فخر شاعر است.

«و اگر چنان بینش از عالم بالا حاصل شد قهراً فرد خواهد فهمید که کمالات منسوب به حضرت حق تعالی بوده و نقایص به امکان و ممکنات راجع است، بدین تعبیر که اگرچه هرآنچه از حق تعالی رسد نیکوست و ظهور او همه حسن می‌باشد، لکن به آینه‌های افراد و اعیان ثابت و ظرفیت‌های مختلف که می‌رسد، احیاناً مطابق خصوصیات آن آینه‌ها به قالب نقص و شر درمی‌آید.» (رحیمیان ۱۳۸۷، ۳۴۵)

حسد چه می‌بری ای سست‌نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است  
(حافظ ۱۳۷۹، ۴۷)

«سست‌نظم» یعنی شاعری که شعر سست و ضعیف می‌گوید. خاطر یعنی فکر، دل و ذهن و می‌توان آن را به معنای الهام شاعرانه گرفت. قبول خاطر یعنی استعداد و آمادگی خاطر شاعر برای پذیرفتن چیزی که خدا می‌خواهد. مراد این است که الهام‌های شاعرانه از سوی خداست و چون خداداد است یا خداداده است؛ بنابراین موهبتی الهی است و حسد بردن و حتی غبطه خوردن یا انکار آن بی‌فایده است.

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند  
(حافظ ۱۳۷۹، ۱۸۶)

یعنی از روزی که قلم به شانه کردن زلف سخن پرداخته است، از روزی که قلم به آرایش عروس سخن پرداخته است، کسی مانند حافظ نتوانسته است از چهره‌ی اندیشه نقاب بردارد. در سخن‌دانی کسی مهارت حافظ را ندارد. بالاتر از این فخری در حوزه‌ی مهارت زبانی و سخن‌دانی وجود ندارد. بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد  
(حافظ ۱۳۷۹، ۱۵۰)

«شعر تر» یعنی شعر روان و آبدار، مراد شعر تازه و لطیف است. مراد از «شاهنشاه» شاه شجاع است. «عجب دارم» یعنی در شگفتم، تعجب می‌کنم، یعنی در شگفتم که چرا شاه شجاع با شنیدن شعر حافظ، تمام پیکر او را با خلعت زریفت یا صله‌هایی از طلا نمی‌پوشاند!  
گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد

(حافظ ۱۳۷۹، ۱۷۴)

منظور از «قطره‌ی باران»، قطره‌ی اشک است. پیشینیان معتقد بودند که وقتی قطره‌ی باران در دهان صدف بیفتد، صدف دهانش را می‌بندد و آن را با خود به قعر دریا می‌برد و در درون خود می‌پروراند و به مروارید تبدیل می‌کند. منظور خواجه این است که خدا را شکر که گریه‌ی شبانگاهی و سحرگاهی ما به هدر نرفت و نتیجه داد و هر قطره‌ی اشک ما به گوهری یکدانه تبدیل شد.

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک آن تنعم که من از دولت قرآن کردم  
(حافظ ۱۳۷۹، ۳۸۲)

شاعر در اوج افتخار ابراز می‌دارد از میان کسانی که قرآن را حفظ کرده‌اند، هیچ‌کس نتوانسته است ناز و نعمتی را که من از برکت قرآن به دست آورده‌ام، کسب کند. در این وادی کسی به [گرد] پای من نمی‌رسد. این سخن در حیطة‌ی خود، در اوج فخر است.

صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند  
(حافظ ۱۳۷۹، ۲۰۳)



صبحگاهان از آسمان خروشی به گوش رسید، عقل گفت انگار فرشتگان مشغول از برگردن شعر حافظ هستند. یعنی شعر حافظ چنان والا و عالی و زیباست که فرشتگان آن را همانند درس صبحگاهی می‌خوانند و از بر می‌کنند.

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

(حافظ ۱۳۷۹، ۲۴۷)

منظور از «بارگاه قبول»، رسیدن به جایی است که دعای شخص در درگاه الهی پذیرفته و مستجاب می‌شود. «ورد» دعایی است که کسی آن را پیاپی بر زبان آورد و تکرار کند.

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

(حافظ ۱۳۷۹، ۴۶۱)

شاعر خطاب به خویشتن، سوگند به قرآنی یاد می‌کند که در حافظه‌ی خویش دارد که خوشایندتر از شعر خود تا به حال ندیده است. در این بیت «فخر» شگفتی است از چند جهت: نخست اینکه به خودش خطاب می‌کند یعنی خودش محور است. دوم اینکه به چیزی قسم یاد می‌کند که متعلق به خودش است و حفظ قرآن از جمله فضیلت‌های ویژه و افتخارآفرین است. سوم اینکه با قاطعیت ابراز می‌دارد که بدون استثنا خوشایندتر از شعر خود ندیده است.

#### اظهار فروتنی و فرودستی حافظ

شخصیتی که این همه به داشتن فضائل و ویژگی‌های خویش افتخار می‌کند، از مسیری سرشار از تواضع و فروتنی گذر کرده و این نکته‌ای است که شایسته‌ی ژرف‌اندیشی است. موارد مقابل فخر در شعر خواجه اندک نیست؛ در اینجا به چند نمونه بسنده می‌شود.

حافظ چشم خود را جهان‌بین یعنی جزءنگر و کثرت‌بین می‌بیند و این‌گونه چشم را مانع مواجهه‌ی مستقیم با حق می‌داند و راه معرفت نفس را طریق اساسی دانسته است:

دیدن روی تو را دیده‌ی جان‌بین باید وین کجا مرتبه‌ی چشم جهان‌بین من است

(حافظ ۱۳۷۸، ۴۰)

«مقصود عرفا از دیدن حق و جلوه‌ی او در مظاهر حسّی، دیدن به رؤیت حسّی جسمانی نیست؛ بلکه مراد ایشان سریان رؤیت قلبی در حس و به‌عبارت دیگر، ابصار قلبی از مجرای حس است؛ یعنی وجه خداوند بما هو وجه الله تنها با قلب رؤیت می‌شود، چراکه وجه الله در واقع ملکوت است و رؤیت آن رؤیت ملکوت و جنبه‌ی ربط اشیاست به حق تعالی و رؤیت حیثیت وجه الهی اشیا». (رحیمیان ۱۳۸۷، ۳۳۱)

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(حافظ ۱۳۷۸، ۲۷۳)

با حالت تواضع و نظر داشتن به بالادست، با حالت فروتنی و فرودستی می‌گوید:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند      آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟

(حافظ ۱۳۷۸، ۲۰۰)

کیمیا ماده‌ای است که فلز را به طلا تبدیل می‌کند و نیز کنایه‌از چیزی بسیار کمیاب و باارزش است.

«آیا بود» یعنی آیا، می‌شود: آیا ممکن است؟

حافظ نه حد توسست چنین لاف‌ها زدن      پای از گلیم خویش چرا بیش‌تر کشیم

(حافظ ۱۳۷۸، ۳۸۵)

این سخن عتاب‌آلود است که در آن شاعر خود را نهی می‌کند از اینکه حد خود را نگه ندارد،

جهت تحکیم این حقیقت در مصرع دوم می‌گوید لزومی ندارد که حد خود را نگه نداریم و پا را از گلیم خود درازتر کنیم.

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد      وای اگر از پس امروز بود فردایی

(حافظ ۱۳۷۸، ۵۰۶)

با تمام جنبه‌هایی که در شرح این بیت مورد توجه قرار گرفته است و هرچند با نگاه به بیت پیش‌از

آن، این بیت مفهوم سخن ترساست، ولی در هر صورت حاکی از فروتنی و ناچیز شمردن خویش است.

ادعایی بزرگ و بی‌مانند

گرانیگاه این پژوهش بیتی از دیوان حافظ است که در قالب هیچ‌کدام از اغراض شعری رایج

نمی‌گنجد و در میان اشعار «فخر» و گونه‌هایش همانند آن یافت نمی‌شود. آنچه در بیت سوم غزل ۲۱۰ آمده است:

بر سر تربت من چون گذری همت خواه      که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۷۸، ۳۰۱)

این بیت همانندی در دیوان حافظ ندارد و از آن مهم‌تر همانندی در شعر عربی و فارسی ندارد. با

بررسی گونه‌های «فخر» در شعر عربی و فارسی و حتی ابیات مبالغه‌آمیز و حاکی از غلو، سخنی همانند

بیت مذکور دیده نمی‌شود. به‌عنوان نمونه، در ادب فارسی خاقانی‌شروانی و در ادب عربی ابوطیب

المتنبی قصاید فخرآمیزی دارند و بعضی از ابیات آنان درغابت فخر به فضائل خویشان است

به‌طوری‌که هرکدام خود را بالاتراز همه‌ی شاعران و حتی انسان‌های موجود دانسته و خود را شاعری

بی‌مانند می‌دانند به‌گونه‌ای که شاعران دیگر در برابرشان در حد صفر و یا نزدیک به صفر هستند. شاید

نزدیک‌ترین بیت به آن بیت حافظ، این بیت استاد سخن سعدی شیرازی باشد که گفته است:

مهربانی ز من آموز و گرم عمر نماند      بر سر تربت سعدی بطلب مهر گیا را

(سعدی ۱۳۸۰، ۳۰)

برای درک فاصله‌ی بیت سعدی و آن بیت حافظ هیچ نیازی به توضیح نیست. سخن حافظ نه فخر است و نه خودشیفتگی؛ بلکه کلامی ویژه است، ادعایی ویژه که مخصوص خود شاعر است و هیچ سخن‌دان و شاعری جرئت بیان آن را نداشته است. الهامی خاص است که از ضمیر ناخودآگاه شاعر صادر شده که منشأ آن عالم بالاست. بدیهیست که ممکن است کسی با شنیدن این سخن بلافاصله بگوید همه‌ی اشعار حافظ از ضمیر ناخودآگاه صادر شده و اگر از ضمیر خودآگاه باشد، دیگر شعر حافظ نیست. پاسخ ما چنین است که همه‌ی ابیاتی که بر شاعر فرود می‌آید، فیض خاطر و الهام‌هایی از ضمیر ناخودآگاه شاعر است؛ ولی آن سخن در میان همه‌ی اشعار شاعر یک الهام ویژه و از ضمیر ناخودآگاه اوست که منشأ آن عالم علوی است. کلام فخرگونه‌ای نیست که همانند آن را بتوان در اشعار شاعران بزرگ دیگر پارسی و تازی و حتی در دیوان حافظ جستجو کرد و مشاهده نمود.

سخن خواجه در بیت مذکور سخنی نیست که تنها از سر امیدواری و خوش‌بینی بیان شده باشد که امید است چنین و چنان شود؛ بلکه شاعر بدون قید و شرط و با قاطعیت ابراز می‌دارد که بر سر خاک من که گذر می‌کنی، خواستار همت باش و این مکان زیارتگاه انسان‌های ویژه‌ای می‌شود که همان رندان‌اند! زیارتگاه رندان جهان نه رندان شیراز و نه رندان فارسی و نه رندان ایران زمین و نه رندان پارسی زبان و نه رندان عربی زبان و شرقی! پس از اینکه براساس سخن اهل فن و نکته‌دانان به شرح بیت مذکور پردازیم، عظمت موضوع بیش‌تر آشکار خواهد شد.

### حقیقتی آشکارا

به‌طور عموم بین ادعا و عملی‌شدن محتوای آن و به‌حقیقت پیوستن آن نسبت عکس است، به‌گونه‌ای که هرچه ادعا بزرگ‌تر باشد، امکان به‌وقوع پیوستن آن و راست و عملی‌شدن آن اندک‌تر است. سخن خواجه‌ی شیراز به‌طور عملی و روشن و آشکارا به‌وقوع پیوسته است و پس از مرگ او هراسان خردمند واقع‌بین و حقیقت‌گرا این موضوع را تصدیق می‌کند.

اهل معرفت آنگاه که بر سر تربت خواجه فرود می‌آیند، احساس ویژه‌ای دارند که نسبت به دیگر شاعران بزرگ و سخن‌سرایان مختلف ندارند. همان‌گونه که او همگان را در زیر رایت علوی خویش جای داده و خودش در زیر رایت شاعر و سخن‌دان و استاد ادیبی نرفته است، پس از هجرت به دیار باقی نیز همگان را به زیر لوای خویش فرا می‌خواند به‌گونه‌ای که هر شخص به او و وجود معنوی او دل می‌سپارد، منقلب و دگرگون می‌شود و با او راز گفته و طلب همت می‌کند، آن همتی که خود دعا و توفیق است و توجه دل با همه‌ی نیروهای روحانی به‌سوی حق برای دستیابی به کمال مطلق و حیات طیبه و دستگیری هم‌نوعان و انسان‌های خواستار راهیابی به‌سوی آن هدف والا و فرجام باشکوه است. عنایت و توجه پیش‌گفته از اهل معرفت و انسان‌های سالک راه حق و دانشمند و سخن‌دان و خوش‌ذوق و... فراتر رفته و جنبه‌ی عام و همگانی به‌خود گرفته است. اگر نظری با روی آوردن مردم به

ترت پاک خواجهی اهل راز داشته باشیم، درمی‌یابیم که چگونه مردم به‌طور عموم با تربت خواجه چه رفتار ویژه‌ای دارند. تجربه‌های شخصی گویا و مؤید این سخن است که در اینجا ذکر نمونه‌ای از آن را خروج از منهج علم و پژوهش نمی‌بینیم:

سال‌ها پیش زوج جوانی در ابتدای پیوند قدسی خویش جهت دیدار از ما به شیراز روی آوردند. جهت دیدار از اماکن تاریخی و مقدس و مناظر باشکوه و دیدنی با آنان همراه شدیم. آنگاه که نوبت زیارت آرامگاه شاعران رسید ابتدا بر آرامگاه شیخ اجل، استاد سخن سعدی شیرازی وارد شدیم. مردم از طبقات مختلف و از مکان‌های مختلف در آنجا حضور داشتند. از جاهای مختلف آرامگاه دیدن کردیم، از بستنی سعدی تا خواندن فاتحه بر سر قبر سعدی. جو و فضا بسیار دل‌انگیز و مثبت و عادی بود گویی به مکان خوش آب و هوا و فضایی شادآفرین آمده‌ایم. آنگاه که با توجه کامل بر سر قبر شیخ با خواندن فاتحه پرداختیم کارمان بسیار عادی بود. پس از آن دربارهی جنس کاشی‌ها و شکل نقوش و نوشته‌ها سخن می‌گفتیم. گویی که هرکس در خانه‌ی خودش است، همه‌چیز عادی و معمولی. پس از ساعتی به‌سوی حافظیه روی آوردیم. هنوز در خیابان بودیم که احساس ویژه‌ای به ما دست داد. هرکس سخن و خاطره‌ای از حافظ ذکر کرد، از جمله ذکر رفتار آن بزرگان که از خارج به زیارت قبر حافظ آمده بودند که در پیاده‌روی خیابان خلع نعلین کرده و تا آرامگاه روی سینه خزیده بودند. وقتی بر سر قبر خواجه رسیدیم همه‌ی احساس‌ها ویژه بود! چنین نبود که ما می‌خواهیم بر سر قبر شاعری سوره‌ی حمد و اخلاص بخوانیم و نسبت به او ابراز احترام کنیم و تمام؛ بلکه جوانانی را مشاهده کردیم که روی قبر افتاده و عاشقانه می‌گریند و اشک‌های شوق از دیدگانشان فرو می‌چکد. بعضی دیگر با تمام وجود ذکر می‌گویند و بعضی دیوان خواجه در دست دارند و فال می‌گیرند. گویی همه از وجود مادی و عادی و عمومی خویش خارج شده و تنها دل پاکشان متوجه یک وجود معنوی است. کسی کاری را به‌عنوان وظیفه انجام نمی‌دهد؛ بلکه هرکس به ندای فطری خویش پاسخ می‌گوید. شرح ماجرا برای نگارنده این سطور بسیار دشوار و آنچه ذکر شد ناقص است؛ بنابراین ناگفته‌ها را به ذهن و خاطر وقاد مخاطبان گران‌قدر می‌سپاریم.

**نگاهی ژرف به بیت: «بر سر تربت و طلب همت»**

ابتدا پس از ذکر بیت، معنای ساده و بی‌پیرایه‌ی آن را با استفاده از بعضی نسخه‌ها ذکر می‌کنیم.

بر سر تربت من چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۷۸، ۳۰۱)

در نسخه‌ی تصحیح شده توسط سجادی، بهرامیان و توضیح واژگان و معنای ابیات توسط برگنسی، بیت سوم از غزل ۲۱۰ است و نگارش آن همان‌گونه است که ذکر شد.

در نسخه‌ی غنی قزوینی بیت سوم از غزل ۱۹۷ ص ۱۵۹ است که این‌گونه نگاشته شده است:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۰۶، ۱۰۰)

و در نسخه‌ی خلخال بیت سوم از غزل ۱۹۳ ص ۱۰۰ است با همان نوشتار (حافظ ۱۳۰۶، ۱۰۰).  
و در نسخه‌ی الهی قمشه‌ای، بیت سوم غزل ۲۱۲ ص ۲۱۲ است با همان نوشتار (حافظ ۱۳۷۸، ۲۱۲).

و در نسخه‌ای که عباس زلیخه به عربی برگردانیده است بیت سوم از غزل ۲۰۵ ص ۲۰۵ است.  
ترجمه و شرح ایشان به عربی ساده و نارساست (حافظ ۲۰۱۳، ۲۰۵).

و در نسخه‌ای که ابراهیم امین الشواری به عربی برگردانیده است بیت سوم از غزل ۱۹۳ ص ۱۴۱ است.  
ترجمه‌ی عربی ایشان ساده و موزون است (حافظ ۱۹۹۹، ۱۴۱).

و در حافظ‌نامه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی بیت سوم از غزل ۳۶ ص ۳۲۴ است.  
پس از بررسی بسیاری از نسخه‌ها، شرح‌ها و توضیحات پیرامون بیت مذکور به این نتیجه رسیدیم که در بیت مزبور دو واژه‌ی کلیدی هست که لازم است به‌طور دقیق توضیح داده شود: «رند» و «همت».  
رند

برای اینکه بحث جهت‌دار بوده و سریع‌تر به هدف نزدیک شویم لازم نمی‌دانیم واژه‌ی «رند» و «رندی» را در ادب فارسی و یا شعر فارسی بررسی کنیم؛ بلکه تنها به بررسی آن در شعر حافظ به‌طور ویژه می‌پردازیم.

«رند و رندی» در زبان حافظ، همچون دو اصطلاح کلیدی به‌کار رفته‌اند که معنای آن‌ها تنها در شعر خود او نهفته است. این واژه پیش از حافظ و نه پس از او به این مفهوم به‌کار نرفته است. رند حافظ انسان پاکباز، آزاداندیش و عارفی‌ست که نه تسلیم شیخ ریاکار می‌شود و نه در برابر قدرت زورمندان سر فرود می‌آورد. او مظهر آزادی و آزادمردی و فتوت و عشق حقیقی و جویای جمال معنوی است (خرمشاهی ۱۳۷۸، ۷۱۵).

رندی گنجی‌ست که راه رسیدن به آن را همه‌کس ندانند. اگر بخواهیم معنای «رندی» را در یک کلمه خلاصه کنیم شاید نتوانیم واژه‌ی مناسب‌تر از عشق پیدا کنیم؛ عشقی که هم زمین را در خود جای می‌دهد و هم آسمان را. عشق رند به زیبایی، میان عشق به زیبایی بشری و زیبایی الهی در نوسان است (خرمشاهی ۱۳۷۸، ۷۱۶).

بنابراین رند از نظر حافظ نه تنها یک شخصیت مثبت و متعالی‌ست؛ بلکه از بهترین شخصیت‌هاست.  
«به راستی رند، درخشان‌ترین، ستوده‌ترین، خجسته‌ترین و والاترین شخصیت در دیوان حافظ است.»  
(حسن‌لی ۱۳۸۵، ۱۱۷)

غیر از آنچه در فرهنگ‌نامه‌ها و شرح‌های دیوان حافظ و مقالات و کتاب‌های مختلف درباره‌ی اصطلاح «رند» سخن گفته شده است، در این زمینه تحقیقات مستقل و جامعی نیز وجود دارد. از جمله

همت

جهت دستیابی به معنای جامع و شامل واژه‌ی همت بهتر آن است که ابتدا این واژه در فرهنگ‌نامه‌ها به‌ویژه در فرهنگ‌نامه‌ی شعری (عقیقی ۱۳۷۳، ج ۳، ۲۶۴۷) مورد بررسی دقیق قرار گیرد. برای اشراف بر معانی مختلف این واژه لازم دانسته شد که آن را در ترکیب‌ها و عنوان‌های رسمی و متعدد مورد بررسی قرار دهیم.

همت برگماشتن: کمال سعی و کوشش کردن، مثال:

از خضر درویش هم میراث داشت در جوابِ شیخِ همت برگماشت  
(مولوی ۱۳۸۱، ۴۴۲)

همت بستن: بلند طبعی کردن، مثال:

کفِ نیاز به حق برگشای و همت بند که دست فتنه ببندد خدای کارگشای  
(سعدی ۱۳۶۹، ۴۶۹)

همت بلند: طبع و نظر بلند، مثال:

هرچند روزگار کند پست مرد را از همت بلند نشاید بکاستن  
(ابن‌یمین ۱۳۸۰، ۴۹۸)

از همت بلند اثر در جهان نماند یک سرو در سراسر این بوستان نماند  
(صائب ۱۳۹۸، ۴۶۸)

به غیر دار فنا همت بلند تو اهلی اگر به عرش برآید مقام پست شناسد  
(اهلی ۱۳۶۹، ۲۰۶)

همت بلند داشتن: طبع و نظر بلند داشتن، مثال:

دنيا و آخرت چه بود پیش جودِ حق همت بلند دار ز حق هر دو را طلب  
(صائب ۱۳۹۸، ۱۶۲)

همت بودن: عزم و اراده داشتن، بلند نظر بودن، مثال:

چو همت است چه حاجت به گرزِ مغفر کوب چو دولت است چه حاجت به تیرِ جوشن خای  
(سعدی ۱۳۶۹، ۴۶۸)

همت پرست: بلند طبع، نظر بلند، مثال:

من غلام آن مسِ همت‌پرست کاو به غیرکیمیا نارد شکست  
(مولوی ۱۳۸۱، ۳۳)

همت خواستن: کنایه از یاری خواستن، دعای خیر خواستن، فال نیک زدن، مثال:

به بازو توانا نباشد سپاه برو همت از ناتوانان بخواه

(سعدی ۱۳۸۰، ۵۶)

بر سر تربت من چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۰۱)

همت خورشید پایه: کنایه از طبع و نظر بسیار بلند، مثال:

مرا چون همت خورشید پایه بر این میمون سواد افکند سایه

(دهلوی ۱۹۶۶، ۳۵۵)

همت داشتن: کنایه از دعای خیر کردن و نیز قصد و نیت داشتن، مثال:

زاهدی بیند بگوید ای کیا همتی می دار از بهر خدا

همتی تا بوک من زین وارهم زین گل تیره بود که برجهم

(مولوی ۱۳۸۱، ۹۵)

در شهادت دل من همت دیگر دارد نشنوم کشته به زخمی که نمایان نبود

(صائب ۱۳۹۸، ۴۵۰)

همت رساندن: یاری کردن، مثال:

ما خود نبردیم در این معرکه فیضی وقتی ست که همت برساند مدد ما

(فیضی ۱۳۶۲، ۲۱۲)

همت عالی: طبع و نظر بلند، مثال:

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه‌ی خورشید درخشان نشود

(حافظ ۱۳۷۹، ۲۳۲)

«چشمه‌ی خورشید» یعنی قرص آفتاب، ذره یعنی هر جزء غبار منتشرشده در هوا و مانند آن. در شعر فارسی ذره و خورشید مانند شاه و گدا و غیره، از زوج‌هایی هستند که یکی مظهر کوچکی و بی‌مقداری و پستی‌ست و دیگری مظهر عظمت و ارجمندی و والایی، در اصطلاح عرفانی، «خورشید» حقیقت نور خداست و به ذات حق تعالی نیز اشاره دارد. بنابراین ذره که همواره در پی رسیدن به خورشید است، به سالک اشاره خواهد داشت.

بی وجه بدان جاهلی ما که ز استاد از همت عالی نگرفتیم سبق را

(غنی کشمیری ۱۳۶۲، ۱۴)

نهاده دولت باقیست تا ابد میعاد گرفته همت عالیت با ازل میثاق

(ظهير فاریابی ۱۳۶۱، ۱۵۴)

راغب دنیا مشو که هیچ نبرزد هردو جهان پیش چشم همت عالی

(سعدی ۱۳۶۹، ۱۴۵)

همت مردانه: عزم و اراده‌ی استوار، مثال:

سالکانی که قدم در ره جانانه زدند  
پشت پا بر فلک از همت مردانه زدند  
همت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان  
یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند

(صائب ۱۳۹۸، ۵۵۶ و ۵۶۹)

همت والا: طبع و نظر بلند، عزم و اراده‌ی استوار، مثال:

ز سعی دولت میمون ز سعد گردش گردون  
ز فضل ایزد بی‌چون ز فر همت والا  
(عبدالواسع جبلی ۱۳۵۶، ۱۹)

دل نهادم به همت والا  
کارم از سینه لؤلؤ لالا

دوش که از همت والای خویش  
باز گشادم به فلک پای خویش

(دهلوی ۱۹۷۲، ۳۸)

کیست صائب خاک تیره تا کند تسخیر ما  
خاک پر چشم سپهر از همت والا زدیم  
(صائب ۱۳۹۸، ۶۵۵)

خواهم سری به همت والا برآورم  
وز پای عقل خار تمنا برآورم  
(فیضی ۱۳۶۲، ۵۹)

باتوجه به همهی معانی ذکرشده می‌توان گفت که به‌طور کلی، «همت» در زبان فارسی و شعر حافظ دو معنی عمده دارد:

۱. به‌معنای اخلاقی: برابر با اراده و آرمان و آرزوی والا، بلندنظری، بلندطبعی، چنانچه حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
(حافظ ۱۳۷۹، ۴۷)

حافظ خود را غلام و بنده‌ی آن انسان بلندنظری می‌داند که در زیر آسمان آبی، در این دنیای پر فریب و نیرنگ، خود را از همهی وابستگی‌ها و تعلقات اسارت‌بار آزاد کرده است. برای او این بندگی و غلامی عین آزادگی و رهایی است. فکتور الکک<sup>۱</sup> بیت مزبور را به‌گونه‌ای آزاد به زبان عربی برگردانیده است با اینکه از مضمون خارج شده است ولی سعی کرده فخامت معنا و صورت بیان را به‌گونه‌ای که در شأن حافظ باشد، حفظ کند (الکک ۲۰۰۰، ۱۰۸).

تو و طوبی و ما و قامت یار  
فکر هرکس به‌قدر همت اوست  
(حافظ ۱۳۷۹، ۵۶)

<sup>1</sup> Victor al-Kek



حافظ خطاب به خویش می‌گوید: تو در پی آن باش که در بهشت زیر سایه‌ی درخت طوبی بنشینی، طوبای ما قامت یار است. یا اینکه طوبای بهشت از آن تو و قامت یار از آن ما، اندیشه‌ی هرکس به اندازه‌ی بلندی آرزوها و خواسته‌هایش اوج می‌گیرد.

عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد هرکه را در طلبت همت او قاصر نیست

(حافظ ۱۳۷۹، ۷۱)

هرکس که در جستجوی تو همت بلند دارد و از هیچ تلاشی فروگذار نکند، سرانجام دستش به قد و بالای بلند تو خواهد رسید و تو را در آغوش خواهد کشید.

گرچه شرم آلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۵۵)

اگرچه گرد فقر بر دامنم نشسته؛ اما شرمنده‌ی همت خود باشم اگر برای شستن گرد فقر خود حتی به آب چشمه‌ی خورشید روی آورم. «دامن تر کردن در آب چشمه‌ی خورشید» با همه‌ی بلندی آن، همان است و دامن خود را آلوده کردن همان. و چند نمونه‌ی دیگر.

۲. به معنی عرفانی: در این معنی در تعریف همت گفته‌اند:

همت عبارت است از «توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال

در خود یا دیگری.» (خرمشاهی ۱۳۷۶، ۳۲۵)

غزالی می‌نویسد: «و این پوشیده نیست که تصرف دل در تن روان است و تن، مسخر دل است، ولکن بیاید دانست که روا بود که بعضی از دل‌ها که شریف‌تر و قوی‌تر بود و به جواهر ملائکه نزدیک‌تر و مانده‌تر بود، اجسام دیگر- بیرون از وی- مطیع وی گردند تا هیبت وی مثلاً بر شیری افتد، زیون و مطیع گردد و چون همت در بیماری بندد بهتر شود و هم در تندرستی افکند، بیمار شود، و اندیشه در کسی بندد تا به نزدیک وی آید، این هم ممکن است، به برهان عقلی و معلوم است به

تجربیت.» (غزالی ۱۳۳۲، ج ۱، ۳۳ و ۳۴)

نظامی می‌گوید:

داد کن از همت مردم بترس	نیم‌شب از تیر تظلم بترس
همت از آنجا که نظرها کند	خوار مدارش که اثرها کند
همت آلوده‌ی آن یک دو مرد	با تن محمود ببین تا چه کرد
همت چندین نفس بی‌غبار	با تو ببین تا چه کند روزگار

(نظامی ۱۳۷۸، ۹۰)

مشهور است که در یکی از لشکرکشی‌های محمود غزنوی به هند، چند تن از مرتاضان به معبدی نشسته و همت به میراندن محمود از راه دور بسته بودند، و محمود در اثر آن بیمار شده بود و اطبا از علاج او عاجز مانده بودند. یکی از اهل باطن چاره‌ای اندیشید از این قرار که وانمود کنند که محمود از

بیماری مرموزش شفا یافته است. لذا طبل شادی کوفتند و این شادی و شایعه را به گوش مرتاضان هم‌تگر رساندند، و خلل در اراده و همت آنان افتاد و دنباله‌ی کار را رها کردند و محمود جان به در برد. نظامی همچنین در «هفت پیکر» اشاره به قلعه‌ی طلسم‌شده‌ای دارد که سرانجام صاحب همتی با همت‌بستن خود و گروه کثیری از مردم، آن را می‌گشاید (نظامی ۱۳۷۸، ۲۲۶).

در داستان شیخ صنعان عطار، وقتی که مریدان از به راه آمدن شیخ خود نومید می‌شوند و به کعبه باز می‌گردند، چاره‌ی کار را در ندبه و زاری به درگاه خداوند می‌بینند و چهل شبانه‌روز به اعتکاف و دعا می‌پردازند تا اینکه شبی سردسته‌ی مریدان، حضرت پیامبر (ص) را در خواب می‌بیند و مژده‌ی به راه باز آمدن و توفیق توبه‌ی شیخ صنعان را می‌شنود:

مصطفی گفت ای به همت بس بلند      رو که شیخت را برون کردم ز بند  
 همت عالیت کار خویش کرد      دم نزد تا شیخ را در پیش کرد

(عطار ۱۳۶۶، ۸۴)

حافظ بارها همت را در این معنای عرفانی به‌کار برده است که بهاء‌الدین خرمشاهی در حافظ‌نامه، سیزده بیت را در این معنا نقل می‌کند از جمله:

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک      لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

(حافظ ۱۳۷۹، ۵۵)

روی زیبا و دارای فضل و دانش که دارای حد کمال و دامن پاک است، تردیدی نیست که دعای خیر ارواح پاک و فرشتگان آسمان و انسان‌های پاک روی زمین، پشت و پناه و بدرقه‌ی راه اوست. ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را      سر و زر در کنف همت درویشان است

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۷)

«مفروش» از مصدر فروختن به‌معنای «نشان‌دادن و به‌خرج‌دادن» است. شاعر مخاطب خویش را که در ظاهر شخص توانگری است، از خودپسندی و تکبر نهی می‌کند و به او این حقیقت را ابلاغ می‌کند که همت درویشان جایگاه همه‌ی ارزش‌هاست؛ یعنی هرکس جاه و جلال می‌خواهد باید دل به درویشان سپارد. درویشان همان کسانی هستند که از همه‌ی هستی بی‌نیازند و تنها فقیر درگاه الهی‌اند و این فقر والاترین مقام آنان است. «فقر مقامی شریف است که فقرا به‌خاطر آن از همه چیز، جز خدا، دست می‌کشند.» (گیلانی ۱۳۸۵، ۱۵۷)

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود      که ز بند غم ایام نجاتم دادند

(حافظ ۱۳۷۹، ۱۸۵)

در این بیت «همت» همان خواست و توجه قلبی است و به‌معنای توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال خود و یا دیگری است. نیرویی که برای کاملاً حاصل می‌شود که با آن می‌توانند در امور طبیعت تصرف کنند.

همتم بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس      که درازست ره مقصد و من نوسفرم

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۸۸)

«طایر قدس» در اصل کنایه‌از جبرئیل امین است و به‌معنای فرشته نیز آمده است. به هرتقدیر در اینجا به محبوب یعنی ممدوح اشاره دارد. نوسفر کسی‌ست که برای بار نخست به سفر رفته باشد و تجربه‌ی سفر ندارد.

و بیت موردنظر ما :

بر سر تربت من چون گذری همت خواه      که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

(حافظ ۱۳۷۹، ۳۰۱)

**پیام و محتوای بیت: «بر سر تربت و طلب همت»**

به زبان ساده و بی‌پیرایه، شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، پیامش در مصرع نخست بیت مذکور جمله‌ای انشایی‌ست که در آن می‌فرماید: «ای انسان آنگاه که بر سر خاک من (قبر من) می‌گذری، بی‌تفاوت و سرد و جامد مباش؛ بلکه ژرف‌اندیشی و تأنی و تمهل داشته باش و از این خاک و معنویت موجود در فضای آن، طبع بلند و نظر والا و استوار بخواه، قلب خویش را با تمام قوای روحانی موجود به جانب حق متوجه ساز تا به کمال دست یابی و دیگران را نیز به‌سوی کمال رهنمایی کنی.» همت خواه، همان همتی‌ست که متعلق‌به پاکان و درویشان بی‌آلایش است، همان همتی که انسان را از بند غم ایام نجات می‌دهد، همان همتی که اگر انسان آن را در سفرهای طولانی خویش بدرقه‌ی راه کند، هرچند نوسفر باشد، خداوند یار و یاور اوست.

مصرع دوم جمله‌ای خبری و تعلیلی آشکارست برای مصرع نخست؛ گویی شاعر می‌خواهد برای روشن‌ساختن عظمت و شکوه و خاصیت آن مکان، مثالی آورد و نمونه‌ای را عرضه کند که: «ای انسان به‌هوش باش، آن مکان از این پس دارای موقعیت ویژه‌ای خواهد بود. انسان‌های پاکباز، آزاداندیش، اهل معرفت، خودساخته، آزادمرد، جوانمرد و عاشقان دل‌باخته و جویای جمال معنوی و کمال هردو جهان و کسانی‌که از خویشتن خویش برون آمده و نظر به غوره‌ی زندگی نمی‌کنند؛ بلکه تماشاگران بستان‌های صفا و صمیمیت و پاکی و نجابت هستند، برای زیارت آن مکان می‌شتابند.»

این سخن و این جمله‌ی خبری از روی شاید و حدس و گمان و امید و ترس و ترجی و تمنی نیست؛ بلکه خبری قاطع و بی‌قیدوشرط است و به‌دوراز تعارف و مجامله. انسان‌های اهل معرفت از هرجا و از هر نقطه‌ی جهان به دیدن آن مکان خواهند آمد. برای چه هدفی؟ بی‌تردید برای طلب همت. آنجا مکانی عادی و معمولی نیست؛ بلکه موردعنایت انسان‌های ویژه و انسان‌های متعالی از سراسر جهان خواهد بود. پس، ای انسان! تو نیز به‌هوش باش و توشه‌ی خود را برگیر! آنچه که تو بر سر خاک من دریافت می‌کنی اندک و بی‌مقدار و کم‌مایه نیست. عنصری‌ست که وجودت را سیال و دگرگون می‌کند، وجودت را آفتابی و درخشان و نورانی می‌نماید به‌طوری‌که حقایق در وجودت آشکار می‌شود

و تو خود آینه‌ای تابناک و شفاف می‌شوی که منعکس‌کننده‌ی همه‌ی حقایق و زیبایی‌ها و الطاف خداوندی خواهی شد.

حال ما با این پرسش شگفت روبه‌رو هستیم که، راستی خواجه‌ی شیراز از کجا دانست که چنین خواهد شد؟ با اینکه در آنچه پیش آمده است، اندک تردیدی نداریم و همه‌ی حقایق پیش روی ماست. تربت او زیارت‌گه رندان جهان شده است و همه با ارادت و اخلاص و از سر شوق و صفا و صمیمیت به آن مکان می‌شتابند و همت والا می‌طلبند. این پدیده چیزی نیست جز عنایات حضرت حق جل و علا که شامل حال او شده است که این الهام را به‌طور ویژه و استثنایی و بی‌بدیل بر او فرو فرستاده است.

### رفع یک شبهه

هنگامی که از نگارش این نوشتار فراغت یافتیم و آن را برای دوست عزیز و ادیب و شاعر گرانقدرم جناب آقای دکتر کاووس حسن‌لی گسیل داشتیم، ایشان پس از عنایت به بررسی آن این نکته را متذکر شدند که این نوشتار بر یک بیت حافظ متمرکز است درحالی‌که همین بیت موردشک و تردید است که آیا از حافظ است و یا از ناصر بخارایی و مشخص نیست که حافظ از او گرفته است و یا بخارایی از حافظ. براساس این سخن فرصتی فراهم آمد که با فراغت خاطر و شوق وافر و قدری ژرف‌اندیشی و به‌دور از شتابزدگی درمورد آن شاعر و آن غزل و به‌طور ویژه درمورد آن بیت تحقیق و بررسی همه‌جانبه داشته باشیم.

ناصر بخارایی شاعر دربار جلال‌پریان و معاصر حافظ و سلمان ساوجی و خواجه‌ی کرمانی است. حاصل بررسی‌های گسترده این است که حافظ از بسیاری از شاعران پیش از خود و هم‌زمان خود اخذ و اقتباس داشته است که در این مورد پژوهش‌هایی عرضه شده است. به‌طوری‌که اخوان گفته است: حافظ جمع‌المال است و از هرکس گرفته ولی حُسن انتخاب داشته است. ولی دریافت او از ناصر بخارایی بیش از دیگر شاعران است. نه تنها این بیت و این غزل بلکه درمورد دریافت اشعار دیگر حافظ سخن‌ها گفته شده است به‌طوری‌که شفیعی‌کدکنی همه‌ی این غزل را از بخارایی می‌داند که در دیوان بخارایی شماره‌ی ۲۵۴ ثبت شده و حافظ از او گرفته است. و کدکنی می‌گوید: حافظ «خواهد شد» را به «خواهد بود» تبدیل کرده است.

دیوان بخارایی با تصحیح دکتر مهدی درخشان چاپ آبان ۱۳۵۳ش بنیاد نیکوکاری نوریانی، منبع اصلی تحقیق بوده است. مصحح در مقدمه بسیاری از بیت‌ها و غزل‌ها را مشترک با حافظ می‌داند. او هیچ‌گونه اظهارنظر و داوری ندارد. درمورد تأثیر و تأثر حافظ و بخارایی در فضای مجازی نیز فرآورده‌هایی وجود دارد و تردیدی نیست که در این وادی گام‌هایی برداشته شده است.

حاصل کلام ما در این موضوع چنین است:

بیت موردنظر ما که آن را بیتی کلیدی در آن غزل می‌دانیم از دو حالت خارج نیست: یا دراصل از

حافظ است و یا اینکه دراصل از بخارایی است و حافظ از او گرفته است. ما به اثبات هیچ‌کدام از این دو وجه نیاز نداریم؛ زیرا در هردو صورت حافظ به آن کلام و درونمایه‌ی آن ایمان و اعتقاد دارد و در هردو صورت با قاطعیت آینده‌ی خویش را پیش‌بینی می‌کند. ما برای اثبات سخن خویش دو سؤال مطرح می‌کنیم: ۱. آیا بخارایی در مقامات و حالات و دانش و بینش در سطح حافظ بوده است؟ ۲. بعداز مرگ کدام‌یک از این دو شاعر محتوا و پیام بیت به‌طور واقعی و گسترده و تمام‌عیار عملی و پیاده شده است؟

بنابراین اعتقاد واثق داریم که این بیت باهمه‌ی وجود حافظ در دوران حیاتش هماهنگ است و بعداز زندگی‌اش به‌طور کامل و بدون تردید تا امروز اثبات و عملی شده است. فرجام سخن این است که ما نسبت به بینش و روش و اعتقادی که در این نوشتار داشته‌ایم قاطع‌تر و خرسندتر از گذشته خواهیم بود و به کار خویش در آستان حافظ افتخار می‌کنیم؛ او که باتمام وجود و از ژرفای دل گفته است:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه      که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود  
در پایان از دوست ژرف‌اندیش و زلال‌دل خویش جناب آقای دکتر حسینی که با نزهت و درایت  
موجب شدند که اینجانب به‌گونه‌ای وسیع‌تر بررسی و پژوهش داشته باشم، صمیمانه سپاسگزارم.

#### نتیجه‌گیری

با نگاهی ژرف به بیت سوم از غزل ۲۱۰ حافظ و با استفاده از نتایج پژوهش‌های اهل فن و حافظ‌شناسان گرانقدر، این نتایج حاصل آمد:

۱. انسان‌های ویژه دارای معرفت ویژه هستند و دارای دریافت‌های ویژه که دارای اهمیت فراوان است.

۲. آنگاه که دریافت‌های ویژه ازسوی اهل معرفت عرضه می‌شود، انسان‌ها نباید ساده‌اندیش باشند؛ بلکه باید بدون هدر دادن وقت و بدون مسامحه آن را دریافت کنند و موردبررسی و استفاده قرار دهند.

۳. دریافت‌های ویژه الطاف ویژه خداوندی‌ست که لازم است دستمایه‌ی رسیدن به کمال و زندگی ایده‌آل قرار داده شوند و انسان‌ها برای این کار باید جدیت داشته باشند.

۴. کلام حافظ در بیت مذکور سخنی جدی و دریافتی الهی و آسمانی‌ست. نه مزاح است و نه برای سرگرمی و نه از روی فخر و نه از روی خویشتن‌خواهی و خویشتن‌خرسندی؛ بلکه فیض رحمانی‌ست که عرضه شده و چون ویژه است پس لازم است دریافت آن نیز جدی باشد و تأثیر آن نیز باید جدی گرفته شود و از اینکه عاملی برای دستیابی به سرمنزل مقصود و کمال مطلق است، هرگز نباید در آن تردید کرد.

## پیشنهاد

در عرصه‌ی معارف حافظ و حافظ‌شناسی پژوهش‌های ارزنده‌ای عرضه شده است و همواره عرصه‌های ناشناخته کشف و تبیین و عرضه می‌شود. نگرانی و دغدغه‌ی ما این نیست که بین آنچه موجود است و آنچه کشف نشده چه نسبتی برقرار است. نگرانی شدید ما که لازم است به آن توجه جدی و دقیق شود و آن را همواره پیش روی خویش قرار داد، این است که: با وجود کاربردی بودن بسیاری از معارف شعر حافظ، چه میزان از آن را در وجود خویش و اجتماع بشری عملی کرده‌ایم؟! در اینجا تنها روی سخنان با مشتاقان خواجه و حافظ‌دوستان است. آنان چقدر با آن فیوض متعالی و درس‌های زندگی که از سوی حافظ عرضه شده، خود و اجتماع خود را تغییر داده‌اند؟ به چه میزان ما به‌عنوان فرد و اجتماع رنگِ اخلاص و زلالی حافظ را گرفته‌ایم؟ آیا لازم نیست در این عرصه محاسبه‌ای هرچند ساده داشته باشیم؟ شیفتگان حافظ فراوان‌اند، ولی چه میزان از آنان به سخنان کاربردی او عمل می‌کنند و رنگ او را گرفته‌اند؟! پیشنهاد می‌شود از این‌پس دستداران حافظ درباره‌ی عملی کردن معارف کاربردی دیوان خواجه، محاسبه‌ای جدی و مستمر داشته باشند و این موضوع را نیز نسبت به همکاران، دوستان و همراهان خویش یادآوری فرمایند.

## منابع و ارجاعات

- ابن یمین فریومدی (۱۳۸۰). *دیوان*، به اهتمام حسینعلی باستانی راد، تهران: سنایی.
- اهلی شیرازی (۱۳۶۹). *دیوان*، به کوشش: حامد ربانی، تهران: سنایی.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۹). *عرفان و زندی در شعر حافظ*، تهران: نشر مرکز.
- جبلی، عبدالواسع (۱۳۵۶). *دیوان*، به اهتمام: ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۰۶). *دیوان حافظ*، به‌اهتمام عبدالرحیم خلخالی، تهران: حافظ.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸). *دیوان حافظ*، به‌اهتمام حسین الهی‌قمشه‌ای، تهران: فرهنگسرای میر دشتی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹). *دیوان حافظ*، به‌اهتمام سجادی، بهرامیان و برگنیسی، تهران: فکر روز.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۹۹۹). *دیوان حافظ*، برگرداننده به عربی: ابراهیم امین الشواربی، تهران: مهراندیش للنشر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۲۰۱۳). *دیوان حافظ*، برگرداننده به عربی: عباس زلیخه، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۵). *چشمه‌ی خورشید (بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی)*، شیراز: انتشارات نوید.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی*، به‌تصحیح: ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۶). *در خاطره‌ی شط*، تهران: انتشارات جاویدان.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۸). *حافظ‌نامه*، بخش اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۹۶۶). *شیرین و خسرو مسکو*: انتشارات دانش.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۹۷۲). *هشت بهشت*، با تصحیح: جعفر افتخار، مسکو: انتشارات دانش.
- رحیمیان، سعید (۱۳۸۷). *آفرینش از منظر عرفان*، چ دوم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹). *کلیات سعدی*، تهران: نشر علم.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۰). *غزلیات سعدی*، براساس چاپ محمدعلی فروغی و حبیب یغمایی، تصحیح و معنای ابیات و حرکت‌گذاری: کاظم برگنیسی، تهران: فکر روز.
- صائب تبریزی (۱۳۹۸). *دیوان*، چاپ نهم. با مقدمه: امیری فیروزکوهی، تهران: خیام.
- ظهیر الدین، فاریابی (۱۳۶۱). *دیوان*، به‌اهتمام: احمد شیرازی، تهران: فروغی.
- العراقی، فخرالدین (۱۳۷۹). *لمعات*، شرح: شهاب‌الدین امیر عبدالله برز شابادی، تهران: انتشارات مولی.
- عطار، فریدالدین (۱۳۶۶). *منطق‌الطیر*، به‌اهتمام: احمد رنجبر، تهران: اساطیر.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۳). *فرهنگ‌نامه‌ی شعری*، تهران: سروش.

- غزالی، امام محمد (۱۳۳۲). *کیمیای سعادت*، تصحیح: احمد آرام، تهران: خیام.
- غنی کشمیری (۱۳۶۲). *دیوان*، به کوشش: احمد کرمی، تهران: ما.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰). *شاهنامه‌ی فردوسی*، چاپ مسکو، ج ۲، تهران: کارنامه کتاب.
- فیضی (۱۳۶۲). *دیوان*، با مقابله: حسین آهی، تهران: فروغی.
- الکک، فکتور (۲۰۰۰). *مختارات من الشعر الفارسی منقولہ إلى العربی*، مؤسسهٔ جائزة عبد العزيز سعود البابطين، طهران: دار الهدی.
- گیلانی، عبدالقادر (۱۳۸۵). *سرّ الأسرار*، ترجمه: مسلم زمانی و کریم زمانی، تهران: نشر نی.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۱). *مثنوی معنوی*، تهران: نشر پیمان.
- نظامی گنجوی، الباس بن یوسف (۱۳۷۸). *کلیات خمسہ نظامی (خسرو و شیرین)*، نسخه‌ی وحید دستجردی، چ دوم، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- نیکنام، مهرداد (۱۳۸۱). *کتابشناسی حافظ*، شیراز: مرکز حافظ‌شناسی.

## References

- Afifi, R. (1995). *farhangnāme-ye feri*, Tehran: Soroush.
- Ahli Shirazi, M. (1990). *divān*, by: Hamed Rabbani, Tehran: Sanai.
- Alec, F. (2000). *The Anthology of Persian Poetry Corrected in Arabic*, the Institute of the Prize of Abd al-Aziz Souod Al-babatein, Tehran: Darol Hoda.
- Al-Iraqi, F. (2000). *lāmaʔāt*, Description by: Barz Shabadi, A., Tehran: Mowla.
- Ashuri, D. (2000). *erfān va rendi dar fere hāfez*, Tehran: Nashre Markaz.
- Attar, F. (1988). *The Conference of the Birds*, by: Ahmad Ranjbar, Tehran: Asatir.
- Dehlavi, A. (1972). *haft behešt*, Corrected by: Jafar Eftekhari, Moscow: Danesh.
- Dehlavi, A. (1966). *firino xosro*, Moscow: Danesh.
- Faryabi, Z. (1983). *divān*, by: Ahmad Shirazi, Tehran: Foroughi.
- Faryumadi, I. (2001). *divān*, compiled by Hosseinali Bastani Rad, Tehran: Sanai.
- Feizi, Sh. (1983). *divān*, by: Hossein Ahi, Tehran: Foroughi.
- Ferdowsi, A. (2001). *fāhnāme*, 1<sup>st</sup> Print in Moscow, 2<sup>nd</sup> Vol, Tehran: Karnameye Ketab.
- Ghani Kashmiri, M. (1983). *divān*, by: Ahmad Karami, Tehran: Ma.
- Ghazzali, I. (1954). *The Alchemy of Happiness*, Corrected by: Ahmad Aram, Tehran: Khayyam.
- Gilani, A. (2006). *serrol asrār*, Translated by: Moslem Zamani & Karim Zamani, Tehran: Nashre Ney.
- Hafez, Sh. (1928). *divān*, by: Abd al-rahim Khalkhali, Tehran: Hafez.
- Hafez, Sh. (1998). *divān*, by: Hossein Elahi Ghomshei, Tehran: Farhangsaraye Mirdashti.
- Hafez, Sh. (2013). *divān*, Translated to Arabic: Abbas Zoleikheh, Beirut: Moassesaton Elmi Lel-matbuat.
- Hafez, Sh. (1999). *divān*, Translated to Arabic: Ibrahim Amin Al-shawarebi, Tehran: Nashre Mehrandish.
- Hassanli, K. (2006). *čefmeye xorfid*, Shiraz: Navide Shiraz.
- Jebelli, A. (1978). *divān*, by: Zabihollah Safa, Tehran: Amir Kabir.



- Khaghani Shervani, A. (1996). *divān*, Corrected by: Ziaoddin Sajjadi, Tehran: Zovvar.
- Khorranshahi, B. (1997). *dar xātereye fat*, Tehran: Javidan.
- Khorranshahi, B. (1999). *hāfeznāmeḥ*, part I, Tehran: Elmi Farhangi.
- Mowlana, J. (2002). *masnawi*, Tehran: Nashre Peyman.
- Nezami Ganjavi, E. (1999). *xamsa nizāmi (xosro va firin)*, 2<sup>nd</sup> Ed, by: Vahid Dastjerdi, Tehran: Safi Ali Shah.
- Niknam, M. (2002). *ketāb fenāsiye hāfez*, Shiraz: The Center of Hafez Studies.
- Rahimian, S. (2008). *ṛāfarinef ṛaz manzare ṛerfān*, 2<sup>nd</sup> Vol, Qom: Bustane Ketab Institute.
- Saadi, M. (1990). *kolliyāte saadi*, Tehran: Nashre Elm.
- Saadi, M. (2001). *qazaliyāte saadi*, based on Mohammadali Foroughi and Habib Yaghayi Print, Emendated, interpreted, and diacritical marks by: Kazem Bargnisi, Tehran: Fekre Rouz.
- Tabrizi, S. (2019). *divān*, 9<sup>th</sup> Ed, with the Introduction of Amiri Firouzkuhi, Tehran: Khayyam.

**HOW TO CITE THIS ARTICLE**

Mirghaderi, Seyyed Fazlallah (2019). A Great Claim, an Obvious Fact. *Language Art*, 4(4):7-32, Shiraz, Iran. [in Persian]

**DOI:** 10.22046/LA.2019.19

**URL:** <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/153>





## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### A Great Claim, an Obvious Fact

**Dr. Seyyed Fazlallah Mirghaderi<sup>1</sup>**

Professor of Arabic Language and Literature Department,  
Shiraz University, Shiraz, Iran.



(Received: 14 October 2019; Accepted: 11 November 2019; Published: 30 November 2019)

The poems presented by poets in each era, are generally contained in the form of poetic subjects. Glory is one of the poetic motives which has been common from the past up to the present in the Persian and Arab poems. In the contemporary period, the Glory Poem sometimes takes a new form which is presented by a specific exaggeration and on a new level so that the poem is included in the Narcissism School and the poet as a narcissist. The third verse of a poem by Hafez is not included in any poetic subjects although at first glance, it seems to be in the form of Glory Poem. In this research, after studying the Glory Poem in the poems of known poets and by considering the Glories of Hafez and those poems in contrast to Glory, we want to prove the fact that the mentioned verse by Hafez is of a different type. And this is a great claim which is manifested in the form of an obvious and glorious reality which considering its content will have great consequences.

**Keywords:** Hafez, the Glory Poem, Endeavor, Wise.

---

<sup>1</sup> E-mail: [sfmirghaderi@gmail.com](mailto:sfmirghaderi@gmail.com)